

روہیا، از خطہ خود دور اقتصادی کنون
گر خدا بارت شود، بی شک رسی اندر وطن!
ہنگامی کہ آدمی آواز دردناک و خون آلود اشرف خان
ہجری را، از آن سوی سال ہا و سده ہا۔ از پس بیشتر از سہ
قرن۔ و از پشت دیوارہای زندان «بیجاپور» ہندوستان
می شنود، این باور در او پدید می آید کہ این آواز دردناک و
حزن آلود، می تواند آواز ہمہ کسانی باشد کہ در بند افتادہ اند،
و بی گناہ در بند افتادہ اند۔ یکی از این در بند افتادگان، یوسف
پیامبر بود کہ داستانش را ہمہ کس می داند و اشرف خان
ہجری نیز، باری، از این اسطورہ عصمت و بی گناہی یاد

سخنوری ذواللسانین در بند شاہ ہند

□ اعظم رهنورد زریاب

می آورد کہ مسعود سعد نام داشت۔ یک برہہ ششصد سالہ زمانی، این
سخن آفرین زبان دری را، از اشرف خان ہجری و روزگار او جدا
می سازد۔ اگر اشرف خان چارہ سال را در زندان های «گوالیار» و
بیجاپور گذرانید۔ مسعود سعد نیز ہژدہ سال زندگانی اش را در زندانهای
«سو» و «دھک» و «نای» و «مزنج» سپری کردہ بود و همانند ہجری، در
حجرہ دلازار زندان، نالہ سر دادہ بود و از پریشانی روزگارش قصہ ہا
گفتہ بود۔ پس از این رہگذر فکر می کنم می شود اشرف خان ہجری را
مسعود سعد فرصت شعر و ادبیات زبان پشتو بہ شمار آورد؛ زیرا۔ بہ گمان
بندہ۔ «جسیات» مسعود سعد، در گسترہ ادبیات زبان دری، بی نظیر و
بی ہمتا شناختہ شدہ اند۔

اشرف خان ہجری۔ همچون بسیاری از سخنوران دیگر زبان پشتو
۔ در زبان دری نیز طبع آزمایی کردہ است و در این زبان ہم سرودہ هایی
از خودش بہ یادگار گذاشتہ است، او خودش را، در کار سرودن شعر بہ
زبان دری، کامیاب و چیرہ دست می داند و بر خودش زہی و آفرین
می گوید:

آفرین ای ختک، بہ نظم دری

نزد ارباب فضل منظوری!

در واقع، می توان گفت کہ اشرف خان، گرویدہ و مجذوب زبان
دری بود۔ او، در گرایش بہ زبان دری، تا بدان جا جلو می رود کہ باری

می کند و حالت خودش را با او همانند می یابد:
این حکایت طول دارد، اندکی گویم ترا
پیش بر یوسف شدہ، حالا بہ ما افتاد کار
اگر یوسف پیامبر را زندان «پوتیفار»، عزیز مصر، می آزد؛ اشرف
خان ہجری را زندان شاہ ہندوستان، اورنگ زیب رنجہ می کرد:
گفتا: غزل ز کیست ختک؟ گفتمش: دلا
در بند شاہ ہند، یکی رشک بلبل است!
اشرف خان ہجری، فرزند خوشحال خان ختک، چیزی بیشتر از
چارہ سال را، در این بند شاہ ہند سپری کرد۔ این سرگذشت تلخ و
اندوہ زای اشرف خان ہجری، بی گمان، سخن آفرین دیگری را بہ یاد ما



می گوید که اصلاً طبیعت آدمی، بیشتر به سرودن به زبان دری میل و رغبت دارد:

طبیعت هم ندارد میل بر گفتار افغانی
چو اشعار زبان فرس در خاطر میسر شد
همان بهتر که نظم فرس گویم تا شود ظاهر
که مثل شعر شاهي گر نشد، چیزی فروتر شد...

روزگاری، شادروان استاد عبدالحی حبیبی، به من گفته بودند: «بنده زبان دری را از حافظ و سعدی و بیهقی و جامی و پیر هرات آموخته ام!» و حالا هم، هنگامی که دیوان فارسی اشرف خان هجری را ورق گردانی می کنیم، در می یابیم که این در بند افتاده شاه هند نیز، با شماری از سخن آفرینان بزرگ زبان دری، سخت انس و الفت داشته و در واقع، این زبان را از همین سخن آفرینان آموخته است. هجری در سروده های خودش، به برخی از این سخن سرایان - از جمله، خاقانی، سعدی، فردوسی، انوری، سعدی، وحشی و رشیدی - اشارت های دارد. برداشت من از دیوان فارسی اشرف خان هجری، این است که در میان سخنوران زبان دری، به خاقانی شروانی بیشتر نظر دارد. و حتی در جایی - با فروتنی و افتادگی - شعر فارسی خودش را، در برابر سروده های خاقانی، که آنها را «سحر» می خواند، کمرنگ و بی بها می داند. و اما می گوید که آفریده های او در زبان پشتو، با سخنان خاقانی، همسنگ و هم نامی توانند بود:

چه باشد شعر ما کو دم زند با سحر خاقانی ۲
ولی در شعر افغانان، به فرق نظم انسر شد ۳
بکردم طبل شعر خویش بر وحشی و فردوسی
که فکر مادر افغانی، به خاقانی برابر شد!

با این همه، اشرف خان بدین باور است که سروده های فارسی او، روان خاقانی را شادمان می سازد:

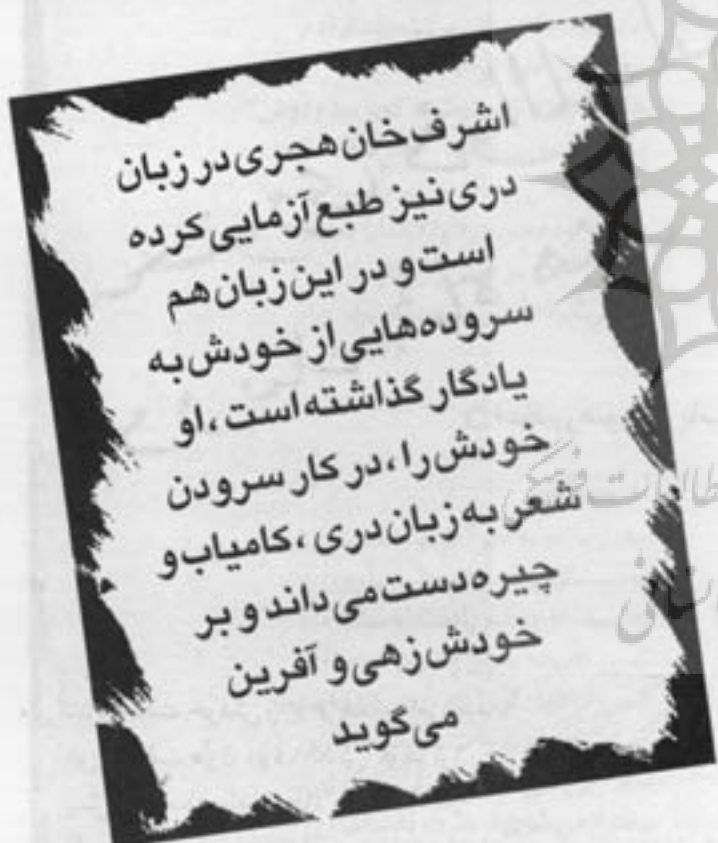
به اشعار چی د فارسی سخندانی کرم
به لحد کشی ارواح خوش د خاقانی کرم
د پشتو ژبی شاعر په زمان کوم دی
چی پی زه په داهتر د زمان ثاني کرم ۴

کسانی که با شعر خاقانی آشنایی دارند، نیک می دانند که سروده های خاقانی، روی هم رفته، از دشوارترین سروده های زبان فارسی به شمار می رود. خاقانی - که با لقب حسان العجم نیز یاد شده است - بر علوم و اطلاعات و اسما و اسطوره های زمان خودش، احاطه شگفتی انگیزی داشت و بر زبان و ادبیات نازی نیز سخت مسلط بود. او مصطلحات و مقوله های علوم گونه گون و اساطیر را، با واژه های بسیار مهجور و غریب زبان تازی، در شعرش به کار می گرفت. این مصطلحات و مقوله ها و واژه ها، هنگامی که با پارسیک اندیشی ها و کنایه ها استعاره های بکر و بدیع و پیچیده خاقانی یکجا می شوند، فهم و دریافت شعر او را بسیار دشوار می سازند. و اما از لابه لای دیوان فارسی و دیگر سروده های اشرف خان هجری، می شود دریافت که او شعر خاقانی را می خواند و می فهمید و بدان مهر می ورزید. پس - بر همین بنیاد - می توانیم گفت که اشرف خان هجری، در زبان دری و در فهم شعر این زبان و در شناخت

پهلوی های گونه گون فرهنگ فارسی دری، خیره و چیره دست بوده است. از اینها گذشته، سه نکته دیگر را نیز سراغ داریم که بر فارسی دانی و فارسی شناسی اشرف خان هجری مهر تأیید می گذارند:

الف. اشاره های هجری به شماری از آدمها و مقوله های اسطوره ای و داستانی، می رساند که او اینها را می شناسد. مقوله ها، نام ها و مصطلحاتی چون «نقش ارژنگ»، «تاج هوشنگ»، «جام جم»، «صولت رستم»، «تیشه فرهاد»، «صفدر زال»، «شاه سکندر» و مانند این ها، در همین شمار است.

ب. آمدن پاره ای از ترکیب ها و واژه های کهن و ناب زبان دری، در سروده های اشرف خان، از آشنایی این سخنور با متن های بسیار قدیم زبان دری حکایت دارد. در این میان، از واژه ها و ترکیب هایی چون پزشک، درپوزه، لاغ (ریشخند و تمسخر)، نهالی (فرش و توشک)، شبرنگ، ریزه خورد، زرنیخ، شخوده (خراشیده)، درد واکردن (اظهار درد کردن)، غریوکوس، داد شتاب دادن (عجله بسیار نشان دادن)، پلاس (جامه درویشانه) تنها سر غنودن، (تنها خوابیدن و تنها به سر بردن)، شرنگ (زهر)، بلاکشان، در خوشاب، واژگون کار، واژگون کیش، هزار (بلبل هزارستان)، ژاژ خایان (پاوه گویان)، گنجور (صاحب

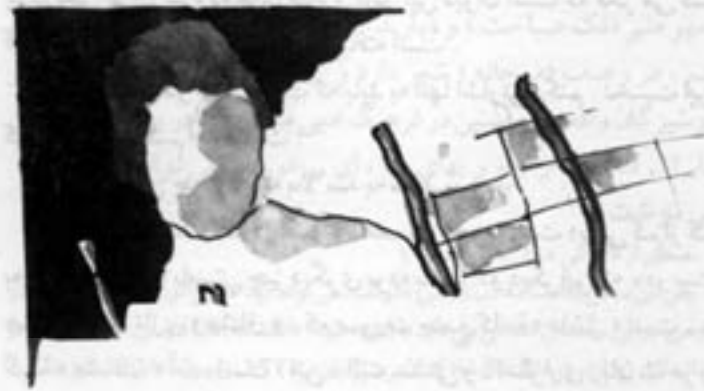


گنج)، روی زرنگار، مشک ناب و مانند اینها می توان یاد کرد. ج. در دیوان فارسی هجری، به ترکیب های زیبا و پخته ای هم بر می خوریم که - احتمالاً - این ترکیب ها، ساخته و پرداخته خود او است و من به یاد ندارم که آنها را جای دیگری دیده باشم. در این شمار، می شود از ترکیب هایی چون گمان سیه (بد خواهی و بددلی)، زود زوال (ناپایدار)، زردار (ثروتمند)، بخت ناک (بلند اقبال)، حق پژوه



(خداجوی)، شرگزین (شریر)، رسول پسین (پیامبر آخرین)، غازه کش (آرایشگر) و مانند اینها نام برد.

با همه آنچه گفته آمد، اثرات فارسی خاص پرورش یافته در آب و هوای هندوستان را نیز، در کلام اشرف خان هجری سراغ می توان گرفت، و این البته هیچ جای شگفتی و تعجب نمی تواند داشت، زیرا، چه در زمان اشرف خان هجری و چه پیش از زمان او، سرزمین هند از پرورشگاههای بزرگ ادبیات دری به شمار می رفت و هجری که در واقع در قلمرو شهنشاهی هندوستان زندگی می کرد، به هیچ روی نمی توانست



از این وضعیت ویژه اثر برندارد.

بر همین بنیاد - و به عقیده بنده - واژه ها و ترکیب هایی چون طول مرام (بسیار بودن آرزوها)، پخته من (ماهر و زبردست)، اضطراب دادن (پریشان ساختن)، زیب (آرایه)، طیر لال (پرنندگان خاموش) و مانند اینها را که در بیت های زیرین آمده اند، می شود از فراورده های فارسی گویان پرورش یافته در آب و هوای هندوستان به حساب گرفت:

زمام قلب سپردن به دست طول مرام
همه نتیجه تزویر دیو غماز است

□

من به راه وفا شتابم از آنک
در ره عشق همه پخته فن است!

□

آشفته ساخت دور، مرا دور زرنگار
چون شانه کش به کاکل مه اضطراب داد

□

به زیب خال و خطی نیست صورت محتاج
که آب و رنگ به خاک تو، از الست افتاد

□

زهی کرامت زنجیر شاه عالمگیر
که طیر لال ز تهدید او هزار شود!

زندگینامه اشرف خان، حکایت از آن دارد که او مدتی را در کابل به سر برده است؛ هرچند روزهای بودیاش او در کابل، چندان خوشایند و گوارا نبوده، زیرا در این مدت، دو بار از سوی والی کابل - که گماشته دربار دهلی بوده - دستگیر شده و به زندان افتاده است. با این هم به نظر

می رسد که در همین برهه زمان، اشرف خان با زبان گفتاری کابل آشنا شده و این آشنایی، در پاره ای از سروده های او بازتاب یافته است. به گونه مثال، در قصیده ای که سی و یک بیت دارد و سال ها بعد، در زندان «بیجاپور»، با ردیف «می زند» سروده است، در چندین جای واژه «می زند» را به معنای «می خورده» به کار برده است که این کاربرد، عمدتاً از ویژگی های زبان گفتاری کابل به شمار می رود.^۶ این قصیده، رنگ و نواختی طنزآمیز دارد، و اما این طنزی است تلخ و سیاه:

ای فلک، انصاف پنداری، چرا کردی جفا؟
ما خوریم خون جگر، حلوائی تو خر می زند!
گردنا، این جو رس باشد ز کج گردی تو
حال ما این است، ابله خوان شکر می زند!
ما به حال خویش حیران، در دکن افتاده ایم
در ده آبی، سعادت خان چغندر می زند!
شیخ رفت اندر خوابات و به مسجد داد پشت
از بسا پاکی او، افسوس منبر می زند!
دور شو از پیش ابراهیم، بس ناقابلی
زردک بازار، عالم خان نکوتر می زند!

از رهگذر تاریخی، می دانیم که این پرتگالی ها بودند که بار نخست در سرزمین پنهانور هند رخنه کردند و بر ثروت های آن خطه زرخیز دست یافتند. در سروده های دری اشرف خان هجری، در چند جای، حضور این فرنگی ها - پرتگالی ها - به گونه ای زیبا و شاعرانه تصویر شده است. از جمله در غزلی که نه بیت دارد و با ردیف «را» سروده شده است، می خوانیم:

به سیر فکر نارفته، به اطراف فرنگستان
ز عکسش رنگ حاصل شد، بنات پرتگالی را

در غزل یازدهمینی دیگری که باز هم با همین ردیف و قافیه سروده شده است، می خوانیم:

نبوده مستبش افزون، ز جام باده هندی
شده تأثیر از چشمش، شراب پرتگالی را
و باز، در غزل دیگری، می گوید:
آن کاکلش به رنگ خط راهبان شده
اسود چو مشک ناب، سر حرف قاف شد!

و این، اشارتی است لطیف به انحناها و پیچ و تابهای فراوان خط فرنگیان. و همین معنی را، میر محمد علی رابع سیالکوٹی نیز در بیتی بازتاب داده است:

معنی نازکی ات را همه کس وانرسد
پیچ و تاب کمرت، خط فرنگ آمده است!

□

درباره اشرف خان هجری، این نکته را نیز نباید ناگفته گذاشت که او، از آن سخنوران نادر قلمرو فرهنگی ماست که شعر برهه شهوتناک و شهوت انگیز (Erotic) گفته اند و واژه های ممنوع و حرام را به کار برده اند.

در دیوان فارسی هجری، غزلی را می شود دید که سیزده بیت دارد و



با این مصراع آغاز می شود: «من که باشم تازم لاف تن سیمین او...»^۸ این غزل، نمونه کاملی از سروده های ابروتیک به شمار می تواند رفت.

و اما، گله و شکایتی از دست «همیش خلیل»: دیوان فارسی اشرف خان هجری را، خامه زن پرآوازه پشتونخواه، همیش خلیل چاپ کرده است. من با کارهای دیگر همیش خلیل آشنایی چندانی ندارم. اما، بدون هیچ گونه پرده پوشی و تعارف، می گویم که چاپ دیوان فارسی اشرف خان، از بدترین کارهایی است که من از یک ادبیات شناس دیده ام، زیرا این دیوان - به این شکلی که او چاپ کرده است - چنان مالا مال از غلطهای استساخی است که اگر به گونه دقیق شمارش گردد، بی گمان، این نتیجه به دست خواهد آمد که بیشتر از دو سوم ابیات این دیوان، مغلوط و مغشوش و مخدوش است. در بسیاری از موارد هم، مصراعها و بیتها به نحو مضحکی فاقد معنی و مفهوم هستند. این ستمی آشکارا در حق اشرف خان هجری می تواند بود.

به نظر می رسد که انگیزه بسیار ساده ای همیش خلیل را بر آن داشته است تا به کار چاپ دیوان فارسی اشرف خان دست یازد. او می نویسد که چون دیوان پشتوی اشرف خان را چاپ کرده بود، این علاقه نیز در دلش آمد که دیوان فارسی او را هم به چاپ برساند. همیش خلیل اعتراف می کند که بر زبان فارسی تسلط کامل ندارد و بنا بر همین عدم تسلط کامل بر زبان فارسی، «امکان غلطی ها» در این دیوان موجود است. از این رو، از خوانندگان می خواهد که وجود این «غلطی ها» را نتیجه «مجبوریت» او بدانند.

به عقیده بنده، نه آن انگیزه، انگیزه نیرومند و موجهی می تواند بود و نه این عذر همیش خلیل را می شود عذری معقول و پذیرفتنی به شمار آورد. همیش خلیل، نسخه ای از دیوان فارسی اشرف خان را که در کتابخانه اکادمی پشتوی دانشگاه پشاور وجود داشت، بنیاد کار خودش قرار داده و تنها به «نقل» آن پرداخته است. او حتی به یک نسخه دیگر این دیوان رجوع نکرده و این نکته را نیز روشن نساخته است که آیا اصلاً نسخه دیگری از این دیوان وجود داشته است یا نه. از سوی هم، بر روی جلد کتاب می خوانیم: «ترتیب و مقدمه از همیش خلیل» و برای من معلوم نیست که منظور از «ترتیب» چیست.

به هر صورت، اگر حتی هیچ نسخه دیگری هم در دسترس همیش خلیل نبوده باشد، باز هم، بسیاری از غلطهای استساخی را می شد با کمک حدس و قیاس و با بهره گیری از دانش ادبی، تصحیح و بهنجار کرد. به گونه مثال، در غزلی که با ردیف «بط» در این دیوان آمده است، می خوانیم:

زلف تو سبھی داری، چون نافه ناتاری

آن ساعد زبایت، ایض چو جناح بط

و من - با نظر داشت آن فارسی دانی اشرف خان هجری که پیشتر از آن سخن رفت - با یقین کامل می توانم گفت که مصراع نخست این بیت، به شکل چاپ شده در دیوان، به هیچ روی مال اشرف خان نیست، بل، کاتب کم سوادی، این مصراع را بدین شکل بی معنی درآورده است. خیلی ساده می شود آن را بدین گونه تصحیح و بسامان کرد:

زلف سبھی داری، چون نافه ناتاری

آن ساعد زبایت، ایض چو جناح بط

از این گونه بیت ها در این دیوان فراوان می توان یافت. پس من، به فرهنگیان گرامی این محفل - به ویژه دوست دانشمند و سختکوش خودم، زلمی هیوادل - توصیه می کنم که چاپ دیگری از این دیوان را، با کاربرد روش انتقادی و با نظر داشت شیوه های تصحیح و تنقیح متون، در برنامه کارشان بگنجانند تا روان اشرف خان هجری - که در زندگی جور و جفای بسیار دید - آرام گیرد و خوشنود گردد.

من، سخنم را با غزلی از اشرف خان هجری به پایان می رسانم. این غزل یکی از آن سروده های شاذ و نادر این دیوان است که فکر می کنم کمترین غلط استساخی در آن راه یافته است.

با این هم، دو نکته هست که باید به آنها اشارتی بکنم: نخست این که، در بیت ششم آمده است:

لباس آتشین چون شعله بالا شد به سقف بن...

باور من این است که در اصل «سقف بن» نبوده است؛ یعنی کم از کم به جای «سقف» بایستی چیز دیگری بوده باشد. دو دیگر این که، در بیت هشتم، واژه تازی «عشاق» - که صورت جمع کلمه «عاشق» است - به گونه «عشاقان» آمده است. این، البته سستی و ناستواری زبان شاعر را نمی رساند، زیرا جمع بستن واژه های جمع تازی، با نشانه های جمع زبان دری، در ادبیات کهن ما وجود داشته است و سخنوران نامور و چیره دستی همچون منوچهری و سعدی نیز از این کار پرهیز نکرده اند. از همین رو، مادر آثار گذشتگان خویش، واژه هایی چون «عجایب» و «معجزات» و «ملوکان» را می توانیم دید. و از آن جا که این روش - بنا بر گفته ملک الشعراء بهار - از ویژگی های نظم و نثر قدیم ما بوده است،^۹ می شود گفت که کاربرد واژه «عشاقان» از سوی اشرف خان هجری، نشانه دیگری می تواند بود که بر آشنایی ژرف او با میراث های کهن گنجینه ادبیات دری دلالت می کند.

غزل اشرف خان را - به عنوان حسن ختام - می خوانم و سخنانم را

پایان می دهم:

خرام ناز دارد بلو، گاهی راست، گاهی کج
چو شاخ نرم، از باد صبا، گه راست، گاهی کج
شود خود آشکارا، گه نهان اندر به تاریکی
خرامد در چمن آن یار، گاهی راست، گاهی کج
به قصد کشتن شیدا، چو ناوک در کمان گیرد
ز مخموری نگاهی می کند، گه راست، گاهی کج
شده تأثیر زلف یار، بر جان و دل مسکین
به سان چرخ، کو گردد به عالم راست، گاهی کج
عجب دارم ز وی، او هم شده مقنون حسن خود
کند نظاره در آینه، گاهی راست، گاهی کج
لباس آتشین چون شعله بالا شد به سقف بن
زند اخگر به جان عالمی، گه راست، گاهی کج
هوای جعد مشکیش، چنان زنجیر شد بر دل
که پیچد جان، مثال مار، گاهی راست، گاهی کج





باغ سترون

□ عبدالشکور نظری

بدین سان سهم سنگی این چنین همواره ماندن بود
همین یوسیدن همواره در خود، قسمت من بود
تمام رودها جاری است سوی بی کرانی‌ها
بین! تقدیر من اما فرو در خاک رفتن بود
زمین در گردش روز و شیش دور و تسلسل نیست
ولی تکلیف این آواره از آغاز روشن بود
مجال زیستن خورشید را و ماه را... شاید
برای من ولی هر فصل، یک باغ سترون بود
تو گفستی زندگی سبب است و گنجشک است و آینه است
ولی در چشم من نان بود و اجر بود و آهن بود



ستاره‌ها

□ سلمانعلی زکی

در مسافرت خورشید
ستاره‌هایی شام خوابشان می‌برد
تا بیداری ناپیدای فردا
را نیاسایند
بر گهای دفترم می‌رقصند
به پنجره منتهی می‌شوم
روشنایی کوچه دامن باغچه را
کنار زده است
و من به ساقهای عربان انار
دل می‌بندم
تا سنگینی این سیاهی را
به ذوق سرخ بیاریم
فردا

۸۱/۲/۳۰

تحرک‌های ابرویش بین ، از بهر عشاقان
کند ایما به ناوک ، نازند ، گه راست ، گاهی کج
نهان شو روها ، در طره شیرنگ آن دلبر
نگاه چشم او زخمی زند ، گه راست ، گاهی کج !!

و باز هم شاید یادآوری این نکته لازم باشد که اشرف خان ، در رثای «مرجان» ، بانوی آوازخوانی که در پیشاور و نوشهره و دوآبه و اشغری آوازه و شهرت داشته است ، پارچه‌منثوری دارد که در دیوان فارسی آمده است . او در این نوشته کوتاه ، «مرجان» را «در یتیم دریای ملاحظت» ، «مهر منیر فلک صباحت» و «پارید حجله گزین» می‌خواند. ۱۲ در پشتو هم ، در وصف «مرجان» شعر دارد و از آن جا که پرداختن به بانوان و دوشیزگان واقعی و راستین در فرهنگ ادبی ما شاذ و نادر بوده است ، این کار اشرف خان از ارج و بهای ویژه‌ای برخوردار می‌تواند بود.

پی نوشت‌ها

۱. منظور از «افغانی» زبان پشتو است.
۲. پس این سخن «دانشنامه ادب فارسی» درست نمی‌تواند بود که می‌گوید: «اشرف خود را، در فارسی سرایی ، همنای خاقانی می‌داند.» (دیده شود: دانشنامه ادب فارسی ، ادب فارسی در افغانستان ، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ، تهران ، ۱۳۷۵ ، زیر واژه «اشرف خان ختک»
۳. منظور از «شعر افغانان» ، سروده‌های زبان پشتو است.
۴. هنگامی که در شعر به فارسی سخن می‌گویم ، روان خاقانی را در گور شادمان می‌سازم. در این زمان ، در زبان پشتو، آن کدام شاعر است که من او را، در هنر شاعری ، ثانی خودم به شمار آورم؟ (ترجمه شعر از من است.)

۵. کاربرد واژه «زیب» به معنای «آرایه» و «زیور»، در بخش‌های گونه‌گون گستره زبان فارسی دری ، عام بوده است و این واژه با همین معانی ، در فرهنگ ما نیز ثبت و ضبط شده است. با این همه می‌شود گفت که واژه «زیب» یکی از آن واژه‌هایی است که فارسی‌گویان هندوستان به کاربرد خودش و ترکیبات آن فراوان دلچسپی نشان می‌دادند، چنان‌که نام‌های اورنگ‌زیب ، شهناشاه هندوستان... و دخترش زیب‌النساء نمونه‌های از همین دلچسپی می‌توانند بود:

«زیب و زینت بس همینم ، نام من زیب‌النساء است»

۶. کلمه «زردن» به معنای «خوردن»، در برخی از متن‌های کهن نیز آمده است. از جمله ، حافظ می‌گوید:

ساکتان حرم ستر و عفاف ملکوت

با من راه نشین باده مستانه زدند

با این هم ، واژه «زردن» به این معنی ، در فرهنگ‌ها شاید راه نیافته باشد. و اما این واژه به همین معنی ، در زبان گفتاری کابل تا امروز حفظ شده است. این نکته نیز باید یادآوری شود که بین «زردن» و «خوردن» یک تفاوت ظریف و کمرنگ (Nuance) وجود دارد. بدین معنی که می‌شود گفت «زردن» در معنای مورد نظر ما «خوردن» است همراه با حالتی از سرخوشی و بی‌پروایی .
۷. در دیوان فارسی هجری ، این مصراع بدین شکل چاپ شده است: «از عکسش رنگ حاصل شد، نیات پرتگالی را...» چنان‌که دیده می‌شود، این مصراع بدین صورت ، معنای روشن و درستی را نمی‌رساند، من فکر کردم که اگر به جای واژه «نیات» (بوته و گیاه) ، واژه «بنات» (دختران) بیاید ، بسی نیکوتر می‌نماید.

۸. این غزل بسیار مغلوها و نادرست‌نیت و ضبط شده است. به گونه مثال ، همین مصراع در متن چنین آمده است: «من که باشم تا کتم لاف تن سیمین او...» و من ، با حدس و قیاس ، «کتم» را به «زتم» تبدیل و تصحیح کردم .

۹. دیده شود: محمد تقی بهار ، «سبک‌شناسی» ، جلد اول ، انتشارات مجید ، چاپ نهم ، ۱۳۷۶ ، تهران ، ص ۲۱۴ .

۱۰. این غزل در صفحه‌های ۲۲ - ۲۴ دیوان فارسی آمده است .

۱۱. اشرف خان هجری در سروده هایش گاهی ختک ، گاهی روھی ، گاهی اشرف ، گاهی اکرم و گاهی هم «هجری» و تخلص می‌کند. در قصاید فارسی اش نیز تخلصش را می‌آورد .

۱۲. این پارچه منثور ، در صفحه ۱۰۸ دیوان فارسی آمده است .

